

# سیاست؛ حلقه‌ی مفقوده‌ی فهم گردهمایی‌های نوظهور «دینی»

مهسا اسدالله‌نژاد



1

کنکاش در مطالعاتی که پیرامون سنجش وضعیت دین‌داری در ایران انجام گرفته‌اند، چه چیزی را به ما نشان می‌دهند؟ در پاسخ به این سوال باید دو مسئله را هم‌زمان در نظر داشته باشیم. اول آنکه فارغ از کمیت و کیفیت این دست مطالعات، شاخص‌هایی که دین‌دار بودن و یا نبودن را می‌سنجند اغلب «تعریف دین» را بر مبنای «آموزه‌ها» یا «تصاویر» رایج و مشروعی که از فرد دین‌دار در جامعه وجود دارد، مفروض گرفته‌اند. در چنین مطالعاتی، بر اساس بالا یا پایین بودن میزان شاخص‌ها حکم به سطح دین‌داری افراد داده می‌شود. بالا بودن میزان شاخص‌ها احتمالاً پرداخت به مسئله‌ی دین‌داری را بلاموضوع می‌کند. زیرا در اغلب موارد مشاهده‌ی شکلی از «نامتعارف‌بودگی» در وضعیت دین‌داری، شرط موضوعیت‌یافتن مطالعه‌ی وضعیت دین در جامعه است. بنابراین اگر میزان شاخص‌ها بالا باشد، پژوهش از موضوعیت خود می‌افتد. و اما برعکس، در اکثر مواقع اگر میزان شاخص‌ها پایین باشد، پژوهشگر به این نتیجه می‌رسد که از سویی با «تضعیف دین‌داری مشروع و رسمی» در جامعه رو به روست و از سوی دیگر «اشکال جدیدی از دین‌داری» در جامعه سر بر می‌آورند. دوم آنکه درباره‌ی وضعیت دین‌داری در ایران باید با احتیاط صحبت کرد. تصمیم‌گیری درباره‌ی دین‌داری یک جامعه و یا کم‌رنگ‌شدن دین‌داری جامعه، امری است که بیش از آنکه وابسته به نتایج پژوهش‌های مختلف آماری و میدانی باشد، بسته به رویکردی است که در برابر «مشاهده‌ی» وضعیت دین‌داری در جامعه اتخاذ می‌شود و به عبارت بهتر منوط به «تعریف» دین‌داری است. گرچه این رویکرد محوری هرگز ضرورت انجام پژوهش‌های مختلف را انکار نمی‌کند، اما واقف است که بدون داشتن رویکرد، هیچ پژوهشی معنا ندارد. بنابراین تفسیر مشاهده‌ی هر پدیده‌ی دینی در سطح جامعه به رویکرد پژوهشگر متکی است. اگر از این امر بدیهی غفلت شود، سوءفهم عمیقی ایجاد می‌گردد. پس اینکه اساساً نتایج سنجش وضعیت دین‌داری در جامعه حاکی از «شکل‌گیری» فرم‌های تازه‌ای از «دین‌داری» باشد، می‌تواند به‌گونه‌ای تحلیل گردد که کمترین ربط را به دین به ما هو دین پیدا کند و از بنیاد در نسبت با خود جامعه و مناسبت‌های درونی آن فهمیده شود.

## فرم‌های تازه‌ی دین‌داری یا نیاز جامعه به معنا؟

اخیراً جامعه‌ی ما به طور کلی و شهرهای خاصی به طور جزئی با پدیده‌هایی از «گردهمایی»های جمعی رو به رو می‌شوند که به مناسبت‌های مختلف دینی رخ می‌دهند. ویژگی خاص این «گردهمایی»ها تنوع پوششی و عقیدتی افرادی است که در آن شرکت می‌کنند. این تنوع در دیگر پدیده‌های دینی که خصلت جمعی کمتری دارند، دیده نمی‌شود. تلاش قابل توجهی در جریان است تا این «گردهمایی»ها را شناسایی کند و در جستجوی تبیین علت آن‌ها و تعیین محتوای چنین جمع‌هایی برآید. پدیده‌هایی مثل گردهمایی‌های شب‌های قدر، عاشورا، اربعین و اعتکاف نمونه‌های قابل ارجاع آن هستند. اینکه این پدیده‌ها تا چه پایه به واقع دینی یا غیردینی هستند و نیز اینکه سویه‌های دینی و غیردینی آنها چگونه و با چه منطقی با هم ترکیب شده‌اند موضوع قابل‌مناقشه‌ای باقی مانده است. کسانی که چنین گردهمایی‌هایی را «دینی» می‌دانند، برای امر دینی محتوایی قائل‌اند که می‌تواند دگرگون شود اما هم‌چنان «دینی» باقی بماند. در واقع امر دینی در تطورات خود صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد که ممکن است به ظاهر در تعارض با هم باشند، اما بعضاً به سبب همین تعارض‌ها نشان‌دهنده‌ی محتوای قابل تغییر و دگرگونی امر دینی‌اند که در دوره‌های مختلف تاریخی و اجتماعی به صورت‌های گوناگون بروز می‌یابد. ادامه‌ی منطقی استدلال چنین رویکردی، تضعیف قرائت‌های رسمی از امر دینی به نفع قرائت‌های غیررسمی و گشوده‌تر از امر دینی است. پر واضح است که در پیدایش قرائت‌های غیررسمی از امر دینی، پیدایش «فرد» دین‌دار که می‌تواند دارای قرائت خاص خود باشد، مفروض گرفته شده است. این «فرد» برآمده از تحلیل مشخصی از امر اجتماعی و سیاسی است که در تطورش، دگرگونی مفهوم فرد را به دنبال آورده است. «فرد» سابقاً منقاد نهادهای رسمی دین بود، اما اکنون خود را در پیوند با نهادهای دیگر اجتماعی تعریف می‌کند. این امر به وی امکان می‌دهد با آموزه‌ها و ایماژهای «دین ایستا» فاصله‌گذاری کند و تفسیر خاص خود را از امر دینی عرضه نماید. این رویکرد نادیده می‌گیرد که توان ارائه‌ی قرائت غیررسمی از دین به خودی خود میسر نشده است و معلول «وزن» نهادها نسبت به یکدیگر است. در شرایطی که نهاد دین به نسبت سایر نهادهای اجتماعی و اقتصادی تضعیف شده باشد، «امکان» ظهور «فرد»ی پدید می‌آید که قرائت غیررسمی‌اش از امر دینی بیش از هر چیز واجد «کیفیت» اقتصادی است، به این معنا که بیش از آنکه مثلاً در خدمت همبستگی اجتماعی یا آرمان جمعی باشد در راستای تحقق «نفع شخصی» فرد عمل می‌کند. به این موضوع در ادامه باز خواهیم گشت.

2

در مقابل، کسانی که در تحلیل این گردهمایی‌ها، غلظت امر دینی را کم‌رنگ می‌یابند، خصلت ویژه‌ی چنین «فرم‌های» تازه‌ای را دیگر نه در ماهیت دین که در شرایط جامعه‌ی کنونی تحلیل می‌کنند. مبنا قرار دادن «جامعه» به جای دین، دلالت‌های مختلفی برای تحلیل پدیده به همراه دارد. دو سویه‌ی تحلیلی جامعه‌محور دانستن این دست پدیده‌ها، مقابله با «فرد تک افتاده» در جامعه‌ی مدرن از یکسو و «ماهیت سرمایه‌دارانه»ی جامعه‌ی مدرن از سوی دیگر است. در جامعه‌ی درگیر مناسبات اقتصادی و اجتماعی سرمایه، با افراد منزوی و تک‌افتاده‌ای سروکار داریم که از سویی تصور «خیر جمعی» را به واسطه‌ی سیطره‌ی «نفع فردی» از دست داده‌اند. از سوی دیگر، مفهوم «اجتماع» در جامعه‌ی مذکور از دست رفته و یا در بهترین حالت در بحران است. فرم‌های تازه‌ی دین‌داری که در شکلی از «اجتماع» ولو به صورت موقتی، نمود می‌یابند، پاسخی به وضعیت اجتماع در جامعه‌ی مدرن‌اند. بنابراین برای چنین رویکردی، گردهمایی‌هایی از این دست لزوماً ماهیت دینی ندارند و این از «ظاهر» مشاهده‌پذیر پدیده پیداست که دارای مشروعیت رسمی دینی نیست. ایشان جامعه‌ی منزوی درگیر مناسبات نفع‌طلبانه را در جستجوی «معنا» می‌بینند. معنایی که جز از خلال بستر معنایی موجود در جامعه- که دست بر قضا دینی است- متحقق نمی‌شود، اما این معنا به هیچ وجه دینی نیست، بلکه واکنشی به جامعه‌ای در بحران معنا است. برای ایشان جستجوی «معنا» اتفاقاً نشان از کم‌رنگ شدن کارکرد معنابخشی دین در سطح جامعه دارد. کارکرد معنابخشی در خود تصور «اجتماع» نهفته است و فرم‌های تازه‌ی دین‌داری نه معطوف به دین بلکه معطوف به جامعه‌اند.

در هر دو رویکرد، ما با تعریفی از «فرد» رو به رو هستیم. در حالت اول، فرد آزاد شده از سیطره‌ی نهادهای رسمی دین، قرائت خاص خود را از امر دینی ارائه می‌دهد که بنا بر هم‌افزایی این قرائت‌های غیررسمی با فرم تازه‌ای از دین‌داری رو به رو هستیم و بحث بر سر تعیین خود جامعه در شکل‌دهی به این فرم‌های تازه نیست. بنابراین در رویکرد اول اهمیت با «فرد» جدای از نهاد دین است و تمرکز بر «فرد» در جامعه و دیگر نهادهای اجتماعی وجود ندارد. در حالت دوم، با فرد تک‌افتاده‌ی جامعه‌ی مدرن و درگیر مناسبات سرمایه طرف هستیم که در اعتراض، اینبار نه به نهاد دین بلکه به نهاد جامعه و سازوکارهای اقتصادی و اجتماعی‌اش، در جستجوی «معنا» در شکل‌دهی به «اجتماعی» از دست‌رفته است، حتی اگر احیای این نوستالژی موقتی باشد. آنچه که در تعریف فرد در رویکرد اول غائب است، اهمیت نهادهای اقتصادی در تعریف «فرد» مذکور است و آنچه در تعریف دوم از «فرد» غایب است، صبغه‌ی دینی چنین «اجتماعی» است. بدین معنا که امر دینی پر رنگ‌تر از آن است که تأثیر خود را تنها در قالب آموزه‌ها و حتی نمودهای دیداری نشان دهد. رویکرد مد نظر نوشتار حاضر در تحلیل چنین گردهمایی‌هایی اتخاذ موضعی است که هم ناظر به «فرد» اقتصادی و هم معطوف به محتوای امر دینی از منظری خاص است، در عین آنکه به اهمیت غیاب میانجی «سیاست» در سر برآوردن این اشکال تازه‌ی دین‌داری می‌پردازد.

### آیا هر شکل تازه‌ای «هنوز» دینی است؟

داعیه‌ی «اشکال تازه‌ی دین‌داری» از کجا و درون چه مختصاتی شکل گرفته است؟ ارگان‌های مشروعیت‌یافته‌ی دینی قائل به چنین اصطلاحی در تحلیل پدیده‌های دینی در سطح جامعه نیستند. به عبارتی خود نهاد دین، وضعیت دین را در جامعه در قالب «اشکال تازه» ارزیابی نمی‌کند و نهایتاً چنین پدیده‌هایی را در صورتی که با موازین نهاد رسمی دین سازگار نباشد، «انحراف» از معیار می‌داند. نهاد رسمی دین، «تمامیتی» از خصائل دینی در نظر دارد که بنابر شاکله‌ی آن، یک پدیده تنها در صورتی قابلیت اطلاق نام «دینی» را پیدا می‌کند که یک به یک خصائل را در بر گیرد، در نهایت نگاه نهاد رسمی دین صورتی شبیه به آنچه به نام «بدحجابی» می‌شناسیم، شکل می‌گیرد که باید با آن مبارزه کرد و تطهیرش نمود. نهاد رسمی دین ممکن است از آن جهت که دست در دست‌گفتار سیاسی حاکم حرکت می‌کند، دست‌آخر از رنگارنگی و تنوع پوششی و عقیدتی «گردهمایی»های دینی حمایت کند، اما این حمایت تنها برای مشروعیت‌بخشی به خود نهاد دین است که توانسته است گفتار خود را عمومیت بخشد و بنابراین صحنه بر توانایی تسلط گفتار آنها می‌گذارد. این به معنای حفظ فاصله با آن است و بنابراین باید از آموزه‌های دینی در جهت «اصلاح» آن بهره برد. پس می‌توان گفت چنین «گردهمایی»هایی با خصلت تنوع‌افزادی که در آن دیده می‌شوند، از جانب نهاد رسمی دین حکم «شکل تازه‌ی دین‌داری» ندارند و در بهترین حالت ابزاری برای تأیید گفتار مسلطی هستند که توانسته «همه‌گیر» باشد. «اشکال تازه‌ی دین‌داری» نامی است که کسانی که وضعیت دین‌داری را مورد مطالعه قرار می‌دهند، برای شناسایی چنین پدیده‌هایی به کار می‌برند. این رویکرد «فاصله» از نهاد دین دارد و در مبنای خود تفکیکی میان «دین» به مثابه‌ی نهاد و «دین» به مثابه‌ی نوعی روحیه‌ی دین‌داری- به تعبیر زیمل- یا معناجویی قائل است. روحیه‌ی دین‌داری و آنچه به درستی «روحیه‌ی معناجویی» باید خواند، در تقابل با نهاد دین، امری غیرتاریخی و بنابراین ذاتی بشر- در زیمل- و درون جامعه- به زعم دورکیم- است. حتی اگر نهاد دین در دوران مدرن تضعیف شده باشد، بشر هنوز از جستجوی معنا دست‌نشته است و این میل به معنا خود را در شکل‌های تازه‌ای متبلور می‌سازد. اما هر دو متفکری که به اشکال تازه‌ی دین‌داری، هر یک درون سنت متفاوت و از دل مختصات گوناگون، در جامعه‌ی مدرن پرداختند، شکل تبلور آن را «دیگر» لزوماً دینی نمی‌دانستند. در نگاه زیمل این روحیه‌ی درونی دین‌داری در دوران مدرن خود را بیش از همه در قالب «هنر» متجلی می‌سازد و در نگاه دورکیم با خود «جامعه» سر و کار داریم که منادی اخلاق تازه و آرمان تازه‌ی جمعی است. بنابراین این اشکال تازه بیشتر از آنکه خصلت «دینی» داشته باشند، نمایانگر روحیه‌ی معناجویی - مسامحتاً دین‌داری- جامعه هستند. اما آیا براستی این اشکال که در واقع یا به تمامی از فرم‌های مرسوم دین‌داری گسسته‌اند و یا آن را از ریخت‌انداخته و «دفرمه» کرده‌اند، «هنوز» دینی‌اند؟ شاید با تفکیک امر دینی به آموزه‌ها و ایماژها بتوان به این سوال پرداخت.

## روایت جمعی، ایماژ یا آموزه؟

تجربه‌ی ما از زیستن در جامعه، در واقع صورتی از تجربه‌ی زیست ملموس ما در شهر است.<sup>1</sup> برای ما ناممکن است که شهر را در تمامیتش تجربه کنیم. تجربه‌ی ما از شهر در قالب چهره‌هایی که به خود می‌گیرد، هویت‌هایی که می‌سازد و اعمالی که در آن به وقوع می‌پیوندد، شکل می‌گیرد. در چنین حالتی «خیابان‌ها»، «پارک‌ها» و «گذرگاه‌هایی» که امکان شکل‌گیری تجربه‌های جمعی را در اختیار افراد قرار می‌دهند، در حکم «مکان» تجربه‌ی ما از شهر و ساختن «روایت جمعی» تجربه‌اند. فعالیت‌های «نمادینی» که اغلب در هویت «گردهمایی‌ها» اجازه‌ی بروز می‌یابند، به مکان هویت می‌دهند در عین آنکه از آن هویت می‌گیرند. بنابراین ما با یک فرایند رفت و برگشتی مواجهیم.

مکان‌ها، خیابان‌ها و راه‌ها و گذرگاه‌ها، پیشاپیش دارای هویتی‌اند که از خلال خاطره‌ها، رویدادها و حوادث مختلف برساخته شده است. اما خاطره‌ها تنها در مکان ساخته نمی‌شوند و اهمیت «زمان»‌های خاص باید در نظر گرفته شود. در واقع این زمان‌های خاص هستند که به واسطه‌ی گردهم‌آوردن افراد موجب ساخت خاطره‌ها و روایت‌های جمعی و بنابراین «ایماژها» شده‌اند و سپس از خلال این فرایند به مکان‌ها هویت داده‌اند. تجربه‌ی ما از شهر، در زمان خاصی و مکان ساخته می‌شود. معمولاً این زمان‌های خاص هویت مکان‌ها را نیز دچار دگرگونی می‌کنند و بنابراین سیالیت و پویایی هویت مکان‌ها، وابسته به این زمان‌های خاص است: زمان‌هایی چون زمان‌های جشن، شادی، عزا... که بهانه‌های مختلفی را برای گردهم‌آیی مردم فراهم می‌آورد. و در واقع افراد به واسطه‌ی فعالیت‌های نمادین‌شان - در مکان و زمان خاص - به یکدیگر احساس تعلق می‌کنند. زمان‌های خاص که یادآور «خاطره‌های مشترک»، «روایتی مشترک»، «تاریخی مشترک» از سرنوشت قوم، گروه و یا مردمی هستند که اکنون در شهر و در مکان خاصی از شهر می‌زیند، مکان‌های بروز خود را می‌یابند. بنابراین برای زنده‌شدن احساس تعلق به گذشته از سویی و پیدا کردن راهی برای بازتعریف این «هویت مشترک» در زمان حال فعلی، باید «زمان‌های» خاص «مکان» پیدا کنند، یعنی در مکان‌هایی که زندگی افراد در شهر در آنها به وقوع می‌پیوندد «عینیت» بیابند و «دید» شوند. این زمان‌ها برای ایجاد دوباره‌ی تعلقات جمعی نیاز دارند تا در «مکان» دیده شوند. اهمیت تغییر چهره‌ی شهر در مناسبات‌های زمانی خاص دقیقاً به همین خاطر است. در واقع افراد این‌گونه به حضورشان در «مکان»‌های شهری معنا می‌بخشند. به‌گونه‌ای که چهره‌ی شهر به دست مردم تغییر می‌کند.

چه چیزی این «گردهمایی‌ها» را بازفعال می‌کند؟ چنانکه دیدیم در شکل‌گیری این «گردهمایی‌ها» بیش از آنکه آموزه‌ها و باورها و عقیده‌ها دخیل باشند، نقش مهمی است که «ایماژها» بازی می‌کنند؛ ایماژهایی «اجتماعی» که به قول چارلز تیلور حمل‌کننده‌ی خاطرات، روایت‌ها و قصه‌های جمعی‌اند که در زمان و مکان خاصی شکل گرفته‌اند و بنا دارند دوباره خود را به‌گونه‌ای دیگر در زمان و مکانی دیگر نمایش دهند. اندیشه‌ها در رفت‌وآمد «ایماژها» نقش کمی ایفا می‌کنند و «ایماژها» در واقع معطوف به عمل‌اند، معطوف به کنش‌ورزی که از آن تحت عنوان فعالیت‌های نمادین در این گردهمایی‌ها نام بردیم. اگر قائل به این گزاره باشیم که این ایماژها هستند که بنابر منطق خاص خود - و با ایجاد تخیل دوباره - «جمعی» را گردهم می‌آورند، با توجه به نسبت ایماژها و اندیشه‌ها و ایده‌ها، سهم ایده‌ها در شکل‌گیری گردهمایی‌های این‌چنینی کاهش می‌یابد. بنابراین حتی اگر بخواهیم ساحتی برای امر دینی در «شکل‌های» تازه‌ی ذکرشده بیابیم، در قلمرو «ایماژها» جای می‌گیریم. اینجا امر دینی با «ایماژها» پی که در طول زمان ساخته است و «روایت جمعی» را رقم زده است، شناسایی می‌شود و نه با آموزه‌ها و ایده‌هایش. در واقع در جامعه‌ای که امر دینی پشتیبان معنایی ایماژها و تصورات جمعی است، بدیهی است که «بستر معنایی» لازم برای تحقق اجتماعات در شهر صبغ‌های دینی داشته باشد. «روایت جمعی» که به گردهمایی‌ها معنا می‌بخشد، غالباً برساخته‌ی ایماژهایی است که رنگی دینی دارند. اما این ایماژها دیگر بیش از پیش «اجتماعی»‌اند. بنا بر نظر چارلز تیلور این ایماژها هستند که به جامعه می‌گویند کجا ایستاده است،

<sup>1</sup> حتی در تحلیل پدیده‌ای مثل زیارت اربعین می‌شود دست بر روی اهمیت «مکان» گذاشت؛ اهمیت خیابان‌ها، گذرگاه‌ها و راه‌ها.

به کجا می‌رود و چه مختصاتی پیدا می‌کند. ایماژهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ی روابط افراد درون جامعه‌اند و احساس تعلق، انزجار و دوری و نزدیکی با دیگر گروه‌ها ایجاد می‌کنند. بنابراین اشکال تازه‌ی دین‌داری، بیش از دینی‌بودن، اجتماعی‌اند.



### جامعه‌ی فردگرایی اقتصادی

به نظر می‌رسد در گام اول تقابلی میان فرد معنوی و فرد اقتصادی وجود داشته باشد. بدین معنا که فرد معنوی در پی ساختن درون خود و پالایش دادن خویش از هر نوع تعلق مادی است، در حالی که فرد اقتصادی در سر سودای نفع شخصی بیشتر را می‌پرواند. اما کافی‌ست به نسبت معنادار نهادهای دینی و اقتصادی در تطور تاریخی‌شان دقت کنیم تا دریابیم میان شکل‌گیری فرد معنوی و فرد اقتصادی هم‌گرایی معناداری وجود دارد. با تضعیف نهاد رسمی دین، «فرد»ی اهمیت پیدا کرد که می‌توانست به ارائه‌ی قرائت خاص خویش از امر دینی روی آورد که توانایی تفسیرگری و معنابخشی دارد. این فرد «معنوی» همان زمانی که از نهاد رسمی دین فاصله گرفت، در چنبره‌ی نهادهای دیگر اجتماعی افتاد که به‌واسطه‌ی تضعیف نهاد دین قدرت یافته بودند، بالاخص نهاد اقتصاد. هم‌زمانی تضعیف نهاد «رسمی» دین در جامعه و رشد نهادهای دیگر اجتماعی - مثلاً نهاد اقتصادی - بسیار مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته است،<sup>۲</sup> اما قصد ما از طرح آن گرفتن این نتیجه است که «پیدایش فرد معنوی» در نسبت تنگاتنگی با «پیدایش فرد اقتصادی» به سر می‌برد و بنابراین فرد معنوی به همان میزان که می‌تواند در پی پالایش «درون» برآید می‌تواند در جستجوی «نفع شخصی» باشد و اساساً بین اهمیت «درون» و «نفع شخصی» بیش از نسبت تنافر و یا تباین، هم‌گرایی وجود دارد. هم‌گرایی این دو از آن جهت است که هر دو پس از کوچک‌شدن مفهوم «اجتماع»، چه در مقام اجتماع دینی و چه اجتماع‌های غیر دینی، سر بر می‌آورند. در چنین وضعیتی، گونه‌ای از ایماژهای اجتماعی - که صبغه‌ی دینی دارند - رشد می‌کنند و رواج می‌یابند که در آن «فردیت» و اهمیت «نفع فردی» پر رنگ‌تر از «نفع جمعی» و «خیر همگانی» است. بنابراین شکل‌گیری فرم‌های تازه‌ی دین‌داری - معنا خواهی - در جامعه‌ای که فرد اقتصادی در اولویت قرار دارد، بیش از آنکه در پی ساختن تصویری از «اجتماع» باشند که در سر سودای «خیر همگانی» و «نفع مشترک» دارد، پاسخگوی نیازهای فرد معنوی/اقتصادی‌اند. اما آیا این بدین معناست که می‌بایست صرفاً نسبت به «گردهمایی‌ها» و «اجتماعات موقتی» بدبین بود و یا نسبت به شرایطی که این گردهمایی‌ها را ممکن کرده است، نقاد ماند؟

در یک رویکرد بدبینانه، در شرایطی که با فرد اقتصادی/معنوی در جامعه‌ای درگیر ایماژهای نفع شخصی و سعادت موفقیت فردی سر و کار داریم، این گردهمایی‌های موقتی به هیچ شکلی از آرمان جمعی ارتقا نمی‌یابند و معناجویی پنهان آن بیشتر در راستای

<sup>۲</sup> البته هم‌گرایی نهاد دین و نهاد اقتصادی در طول تاریخ تکامل و دگرگونی نهادها مد نظر ما نیست. قصد نوشتار تأکید بر این امر است که میان پیدایش فرد معنوی و فرد اقتصادی، به‌واسطه‌ی تضعیف نهاد دین در جامعه و پررنگ‌شدن نهادهای اقتصادی و اجتماعی در جامعه، هم‌گرایی وجود دارد.

اعطای معنای فردی به زندگی شخصی است. در مقابل اما یک تصور خوش‌بینانه، امکان شکل‌گیری هر امر تازه‌ای را از درون همین اجتماعات هر چند موقتی می‌بیند. «نفس» این گردهمایی‌ها می‌تواند «آبستن» تغییرات و دگرگونی و غلیان تصورات جمعی باشد، هر چند تحلیل شرایط امکان «وقوع» چنین گردهمایی‌هایی جدای از در نظر گرفتن امکان ایجاد دگرگونی «بعد» از شکل‌گیری این گردهمایی‌هاست. در تصور خوش‌بینانه که شامل طیفی از نگاه دور‌کیمی تا رویکرد مطالعات فرهنگی به پدیده است، هر نوع اجتماعی به واسطه‌ی تعریف تازه‌ای که ایجاد می‌کند و معنای جدیدی که شکل می‌دهد و فضای نوینی که برمی‌سازد، بیانگر صورتی از مقاومت است و بنابراین در لابه‌لای ازدحام جمع، آرمان و معنای تازه‌ای سر بر می‌آورد. اما نکته‌ای که معمولاً در تحلیل دور‌کیمی مورد غفلت قرار می‌گیرد، اهمیت بستر «سیاست» در شکل‌گیری آرمان‌های جمعی است. در نگاه دور‌کیم، آرمان‌های تازه‌ی جامعه، غلیان جمعی و شکل‌گیری اخلاق تازه در فرمی مثل «انقلاب» صورت می‌پذیرد. به عبارت بهتر دقیقه‌ای که جامعه در آستانه‌ی غلیان قرار می‌گیرد، یک دقیقه‌ی سیاسی است. غفلت از معنای «سیاست» به منظور توان به دست گرفتن سرنوشت جمعی و اراده‌ی معطوف به تغییر، موجب خوش‌بینی بیش از اندازه به «نفس» این گردهمایی‌ها می‌گردد.

### غیاب سیاست؛ دلیل رشد فزاینده‌ی گردهمایی‌های نوظهور

اهمیت‌یابی فرد اقتصادی در جامعه‌ی درگیر ایماژهای اقتصادی مبتنی بر نفع فردی، نباید فارغ از تضعیف توان تحقق «سیاست» تحلیل شود. غیاب «سیاست» مردمی مترادف چیزی کمتر از پیرنگ‌شدن ایماژهای اقتصادی و تقویمی کردن زمان و مکان شهر به دست نهادهای سیاسی و غیرسیاسی حاکم نیست، که خود این هم یعنی سلب توان زیایی تصاویر جمعی مشترک تازه و ارائه‌ی تفاسیری پویا و برانگیزاننده برای کنش سیاسی جمعی. تا زمانی که غیاب «سیاست» جدی گرفته نشود، تحلیل‌ها، چه در نگاهی خوش‌بینانه- معطوف به جمع‌بودن گردهمایی‌ها- و چه در نگاهی بدبینانه- معطوف به فردمحوری اقتصادی گردهمایی‌ها- ناقص و نارسا باقی می‌مانند.

سیاست عرصه‌ی ظهور مردم(ها) است. زمانی که جامعه‌ی مدنی توان شکل‌دهی به امر جمعی سیاسی را نداشته و تضعیف گردیده باشد، «حوزه‌ی عمومی» دیگر نه عرصه‌ی طرح و یا شکل‌گیری خواست‌های سیاسی جمعی، بلکه عرصه‌ی «سرگرمی» و «گذران وقت» است. در چنین حالتی، جامعه هر فرصتی را برای بروز «هیجان جمعی» در قالب شادی و یا عزا مغتنم می‌شمرد و در چارچوب توزیع تقویمی زمان و مکان شهر- که به دست نهادهای سیاسی و غیرسیاسی حاکم مدیریت می‌شود- خود را در شکل گردهمایی‌های «دینی» بروز می‌دهد. در این سطح از تحلیل، دینی و یا غیردینی بودن این گردهمایی‌ها دیگر چندان وجهی ندارد، زیرا جدای از آنکه «دین» پشتوانه‌ی ایماژهای اجتماعی است و به همین سبب، گردهمایی‌های این‌چنینی برآمده از ایماژهای اجتماعی برای مشخص کردن هویت خود هستند، به علت فضای سیاست‌زده‌ی جامعه و ناتوانی از شکل‌دهی به آرمان جمعی، هر زمانی که فرصت حضور عموم را به‌گونه‌ای موقتی و در قالب شادی و عزا فراهم آورد، مغتنم شمرده می‌شود: گردهمایی‌های شب‌های قدر، عاشورا، اربعین، اعتکاف از یک‌سو، پیروزی و باخت در مسابقات ورزشی و منازعات سیاسی و غیره از سوی دیگر. پر واضح است که فرض همسانی این پدیده‌ها به معنای چشم‌پوشی از ویژگی‌های خاص آنها نیست که از یکدیگر متمایزشان می‌کند، بلکه بدین معناست که «رشد» فزاینده‌ی گردهمایی‌های این‌چنینی نمی‌تواند بی‌نسبت با وضعیت امکان یا به عبارت بهتر، امتناع سیاست مردمی در جامعه تحلیل شود. مردم هر چه بیش‌تر از توان به‌دست‌گرفتن سرنوشت مشترک‌شان عاجز می‌شوند و آرمان‌های جمعی محرک، از قدرت گردهم‌آوری مردم در حوزه‌ی عمومی و طرح یا پیشبرد منافع مشترک‌شان تهی می‌گردند، این ایماژهای اجتماعی نه‌چندان «دینی» هستند که مردم را گردهم می‌آورند، آنهم بیش از هر چیز برای تخلیه‌ی هیجان‌های عاطفی و فردی در قالب آیین‌ها و مناسک مدیریت‌شده به دست نهادهای حاکم.

در چنین شرایطی و در فقدان سیاست به‌مثابه‌ی امری معنابخش به زندگی اجتماعی و تغییردهنده‌ی وضع موجود، هر رویداد شناخته‌شده‌ی دینی و اجتماعی فرصتی را فراهم می‌آورد تا جامعه به «سرگرمی» و گذران وقت بپردازد. از این حیث،

گردهمایی‌های نوظهور بیش از آنکه اشکال تازه‌ی دین‌داری باشند، فرصتی برای شکل‌دهی به «تفریح» و «مصرف فراغت» جمعی فراهم می‌آورند. تفریح و سرگرمی فرم تازه‌ای برای اعطای «معنا» به جامعه‌ای سیاست‌زدایی‌شده است که در آن ایماژهای اجتماعی به طور فزاینده‌ای رنگ‌وبوی موفقیت و کامیابی فردی به خود می‌گیرند و جامعه، بیش از پیش، باور خود به توان تغییر وضعیت اجتماعی و به‌دست‌گرفتن سرنوشت و مجهزشدن به سلاح اراده را از دست می‌دهد و ایماژ «خیر همگانی» - چه در وجه سابقاً دینی و چه در کسوت عرفی‌شده‌ی امروزی - بیش از همیشه کم‌رنگ و حاشیه‌ای می‌شود. با این تفصیل، نیاز جامعه به «تفریح» و «سرگرمی» که هر بستر معنایی را به فرم خود در می‌آورد، هم‌زمان دلالت بر سست‌شدن دو منبع معنابخشی پیشین، امر دینی از یک سو و امر سیاسی از سوی دیگر دارد.<sup>۳</sup> تفریح معنابخش به زندگی جمعی، نیاز معناجویی جامعه را تأمین می‌کند در عین آنکه نشان می‌دهد جامعه از منابع پیشین خود عمیقاً گسسته است.

معنابخشی به زندگی جمعی در هیئت تفریح و سرگرمی نگران‌کننده است. این نگرانی هم برای کسانی است که دل در گرو دین دارند و گردهمایی‌های تازه را اشکال تازه‌ی دین‌داری در جامعه قلمداد می‌کنند و هم برای کسانی که دل در گرو آرمان جمعی دارند و «سیاست» را یگانه مسیر معنابخش به زندگی اجتماعی می‌دانند. خصلت تفریح‌گونه‌ی گردهمایی‌ها لزوم نقادی جامعه‌ی فردگرایی اقتصادی/ معنوی را نشان می‌دهد که در تضعیف «اجتماع» کوتاهی نکرده است. در اثر کم‌رنگ‌شدن نهاد دین و «اجتماع» دینی، و در شرایط جامعه‌ی سیاست‌زدوده و غیاب سیاست، هم دینی‌انگاشتن و هم اجتماعی‌دانستن گردهمایی‌ها گم‌کردن مسیر تحلیل است. اگر بپذیریم نهاد دین کارکرد معنابخشی خود را در جامعه‌ی مدرن از دست داده است و بنا بر آنچه گفتیم، روحیه‌ی معناجویی - دین‌داری - نیز خود را همواره در هیئت ایماژهای اجتماعی نمودار می‌سازد و یا فرم‌های اجتماعی به خود می‌گیرد، برای نقد خصلت تفریح‌گونه‌ی گردهمایی‌ها می‌بایست به اهمیت «سیاست» به مثابه‌ی یگانه مسیر تحقق خیر همگانی و پیشبرد آرمان مشترک مردم (ها) پرداخت و شرایط جامعه‌ی سیاست‌زدایی‌شده و فردمحورانه‌ای را نقد کرد که به تضعیف امکان سیاست و رشد فزاینده‌ی چنین گردهمایی‌هایی منجر شده است.

<sup>۳</sup> قصد نوشتار بررسی نسبت امر دینی و امر سیاسی نیست. دقت باید کرد که این دو گرچه می‌توانند در شرایطی به تقویت یکدیگر در وجوه مختلفی منجر شوند، می‌توانند موجب تضعیف یکدیگر نیز گردند.